



• در آمد

برخی از جنبه های شخصیتی آیت‌الله قدوسی تنها در دوران دادستانی ایشان بود که امکان بروز یافت. روایت این دوران را به خوبی می توان در نگاه جزئی نگر معاون مالی و اداری او به جستجو نشست تا به خوبی دریافت چرا امام تا این حد او را مورد و توفیق یافته بود.

■ «آیت الله قدوسی و دادستانی انقلاب» در گفت و شنود شاهد یاران با
مهندس سید اسدالله جولایی

در رعایت نظم کسی تعارف نداشت...

و رسیدگی به پرونده‌ها بدون هیچ گونه اغماض و رابطه و واسطه‌گری اقدام می‌کردند. یکی از روایات ایشان منافی سبزی بود. در مورد هزینه‌ها سرآمد بودند و حلال و حرام خدا را بسیار دقت می‌کردند. روحیه استادی اخلاق ایشان را باید از شاگردانشان پرسید. من با پیگیری‌هایی که حسب وظیفه می‌کردم، غیر از مسائل مالی برای جذب نیروها، گاهی در باره این ویژگی‌ها با آقای محمدی که به عنوان مدیر منصوب شده بودند، صحبت می‌کردم. اولین کسانی که اولین بار با شهید قدوسی آمدند، آقای نیری، حجت‌الاسلام مشیری، آقای رامندی، آقای ناظمی و آقای زرگر بودند که شهید قدوسی خیلی به ایشان علاقه‌مند بودند و اعتماد داشتند و همچنین به آقای نیری، همکاری ایشان به عنوان رئیس دادگاه و حاکم شرع و تولیت حضرت امام با آیت‌الله گیلانی خیلی جالب بود. با شهید شاه‌چراغی که در حادثه هوایی با تعدادی از عزیزان به شهادت رسیدند، رابطه‌دوستی داشتند. یک روز آقای شاه‌چراغی آمدند و بیست و پنج تا یک تومانی به حقیر که معاون مالی و اداری بودم، دادند. پرسیدم: «این برای چیست؟» جواب دادند: «من چندتا تلفن زدم.» تلفن‌ها دو ریالی بودند و ایشان بیشتر هم حساب کرده بودند. من گاهی غصه می‌خورم و اذیت می‌شوم که این عزیزان چگونه بیت‌المال را حفاظت و پاسداری کردند و ما چه می‌کنیم. در هزینه‌ها و مصرف بیت‌المال کوچک‌ترین نشانی از استفاده شخصی نبود. آموزه‌هایی که شهید قدوسی و شهید بهشتی به این عزیزان داده بودند، خصوصا درس اخلاق شهید قدوسی روی اینها خیلی تاثیر گذاشته بود.

در مورد حضور و غیاب عزیزان، ایشان فرمودند در آخر

کردند که بحث مفصلی است. کار را شروع کردیم. از ویژگی‌های اخلاقی شهید چه خاطراتی دارید؟ در ایامی که با این شهید بزرگوار مشغول به کار شدیم، چیزی به جز اخلاق کریمه‌ای که برگرفته از قرآن و عترت بود، از ایشان ندیدیم. همه هدفشان پاسداری از ارزش‌های انقلاب نوپا بود و حقا حکمی که حضرت امام برای ایشان صادر کردند، قابل توجه است. اعتقاد راسخ ایشان و پایمردی و تقوا در بیت‌المال مسلمین و از همه

چیزی به جز اخلاق کریمه‌ای که برگرفته از قرآن و عترت بود، از ایشان ندیدیم. همه هدفشان پاسداری از ارزش‌های انقلاب نوپا بود. اعتقاد راسخ ایشان و پایمردی و تقوا در بیت‌المال مسلمین و از همه اینها مهم‌تر، رعایت نظم و نظام‌مندی در دستگاه قضایی و در دادستانی کل انقلاب، یکی از اهداف آموزشی بود که می‌شد از این بزرگوار آموخت. ایشان با هیچ کس تعارف نداشتند.

اینها مهم‌تر، رعایت نظم و نظام‌مندی در دستگاه قضایی و در دادستانی کل انقلاب، یکی از اهداف آموزشی بود که می‌شد از این بزرگوار آموخت. ایشان با هیچ کس تعارف نداشتند. البته سال‌ها از آن دوران می‌گذرد و بسیاری از موارد از حافظه‌مان رفته‌است. در موضوع کار

آغاز آشنایی شما با شهید آیت‌الله قدوسی از چه زمانی و چگونه بود؟
ما به صورت خانوادگی از قبل از انقلاب افتخار ارادت به ایشان را داشتیم و بعد از انقلاب پس از انتصاب ایشان به سمت دادستان کل انقلاب، شهید صادق اسلامی، یک روز صبح در دفتر حزب جمهوری اسلامی که با مرحوم عالی‌مهر در یک اتاق بودند، امر فرمودند که شما چند نفر به اتفاق آقای نظران، آقای لاجوردی، آقای غیوران و آقای پوراستاد بروید به کمک آقای قدوسی که به سمت دادستان کل انقلاب منصوب شده‌اند؛ چون در زمان دادستان کل انقلاب قبلی، جناب آقای هادوی، گروهی که نباید رخنه کنند، در آنجا رخنه کرده بودند و لذا ایشان گفتند که ما برویم به یاری ایشان. ما خدمت آیت‌الله قدوسی رفتم و جلسه بسیار معنوی و خوبی بود. این ملاقات در سال ۵۹ و در روزهای ابتدای کار ایشان بود. نمودار تشکیلاتی مقدماتی قبلا آماده شده بود که همراه با آقای دکتر مهرپور، آن را بررسی کردیم که مثلا چه وظایفی به عهده دادستان کل است و قس علیهذا. بعدها به تناسب پیشرفت انقلاب، این نمودار اصلاح شد و مسئولیت‌ها شناخته شدند و هر کس مسئول کاری شد. شهید نظران که ارتباطات فیما بین به عهده ایشان بود و نیز مسئول دفتر شهید بهشتی در حزب بودند، مسئولیت دفتر شهید قدوسی را پذیرفتند. حقیر هم معاون مالی و اداری دادستان کل انقلاب و آقای پوراستاد مسئول انتظامات و آقای غیوران مسئول تحقیق و آقای لاجوردی دادستان انقلاب اسلامی مرکز در تهران شدند و این وظیفه دشوار را با توجه به مشکلاتی که داشت پذیرفتند. ایشان ابتدا با کمک آقای ناطق مسئله گروه رفقان را پیگیری



سراسر ساختمان اداری که برای ملاقات درست کرده بودیم ایستاده بودم. گفتند: چه کار می‌کنید؟ گفتم: دوباره‌ای که ساواک در زمان پهلوی برای معارضین ایجاد کرده بود، الان جوابگوی حجم ملاقات کنندگان نیست.

در پول دادن خیلی سختگیر بودند و لذا آقای لاجوردی از آقای عسگر اولادی مقداری کمک‌کاز کمیته امداد می‌گرفتند. هفته قبل از حادثه هفتم تیر، یکشنبه شب در جلسه مسئولین بودیم که شهید اسلامی به شهید بهشتی گفتند آقای قدوسی در مورد هزینه‌ها خیلی سخت‌گیری می‌کنند. آقای قدوسی گفتند: «معاون امور مالی آقای جولایی هستند» و به من گفتند: «بلند شوید و جواب دهید.» من هم آنچه را که حقیقت بود، گفتم، از جمله اینکه آقای قدوسی اعتقاد راسخ دارند که بیت‌المال مردم باید علی‌وار مصرف شود و ایشان در حدی که مقدور است در اختیار ما می‌گذارند و ما هم با قناعت کار می‌کنیم.

خیلی از اعتراضات به من بود؛ هم همکاران، هم دوستان قدیم و فرزندانشان فکر می‌کردند که میلیاردها پول در اختیار من است و هر کس هر قدر می‌خواهد، من می‌توانم بدهم، در صورتی که اطلاع نداشتند که هم دقت نظر آقای قدوسی در صرف بیت‌المال عجیب و غریب بود و هم بودجه‌ای که در اختیار من بود، خیلی مختصر بود و مثلا حساب می‌کردند که یک میلیون تومان به نام من چک بنویسند تا صرف هزینه‌های دادستانی و زندان شود. خیلی باید قناعت

می‌کردیم، چون چیزی به غیر از این نمی‌دادند. گاهی هم پول کم می‌آوردیم و دوستان مقداری پول می‌آوردند و به بعضی از کارمندان که گرفتار بودند پرداخت می‌کردیم تا نیازشان مرتفع شود. ماه‌های اول که بنده برای همکاری با ایشان افتخار پیدا کردم، به ایشان گفتم شما و امثال شما قبل از انقلاب در درس‌ها و مباحثات داشته‌اید که قاضی باید تاملین باشد و چک سفید امضا داشته باشد و در مسائل زندگی اش دغدغه نداشته باشد و در صدور احکام مشکل پیش نیاید. جواب دادند: «بله، درست می‌گویند. ما هم می‌خواهیم این مسئله را محقق کنیم، اما چگونه؟ ما که پول نداریم.» گفتم: «اگر به این درس اخلاق که از درس‌های اسلام است، اعتقاد دارید، پس اجازه بدهید من به آن عمل کنم.» با شماره سیاسی که تهیه کرده بودیم، با شهید رجائی تماس گرفتم و گفتم: «مستله‌ای را با آقای قدوسی در میان گذاشته‌ام. شما تایید ایشان را بگیرید تا من خدمتان برسم.» آقای قدوسی با شهید رجایی صحبت کردند و گفتند که هر چه ایشان بفرمایند مورد تایید من است. ایشان بسیار با احترام صحبت می‌کردند و عملاً استاد اخلاق بودند. شبانه خدمت شهید رجایی رفتم و حواله‌ای پنجاه میلیون تومانی را به حساب دادستانی برای ایشان گرفتم و گفتم: «آقای قدوسی شما باید یک دسته چک قرمز در جیبتان باشد و بنده هم که معاون امور مالی هستم، نباید مطلع باشم که به چه کسی چه قدر می‌دهید. هر کدام از قضا و حکام شهر را که نیاز دارند، بگویید بیایند، در اتاق را هم ببندید و هر قدر که می‌خواهید از این پول به آنها بدهید. بنده هم که امین شما هستم، نباید چیزی بدانم و حساب و کتابی هم از شما نمی‌خواهم، چون شما دادستان کل انقلاب و امین انقلاب هستید.» شبانه حواله را گرفتم و صبح به بانک ملی شعبه قصر در

نزدیکی چهار راه شهید قدوسی رفتم و یک حساب قرمز برای ایشان باز کردم و دسته چک قرمز و شماره حساب قرمز را خدمت ایشان دادم. فرمودند: «به این زودی؟» گفتم: «بله، چون جان و مال و ناموس و آبرو و حیثیت و اصالت انقلاب را امام به عنوان دادستان کل به دست شما سپرده‌اند.» و ایشان از این مقدار استفاده کردند و طبق دستور شهید رجایی حساب و کتابی لازم نداشت و با دقت هزینه می‌کردند.

روند کار در دفتر ایشان به چه شکل بود؟

دفتر ایشان در چهار راه شهید قدوسی بسیار منظم بود. یکی دو روز در هفته هم به اوین تشریف می‌بردند و من هم صبح زود می‌رفتم تا در مجموعه دفتر دادستانی کل انقلاب در چهار راه شهید قدوسی خدمتشان باشم. دادستانی انقلاب اسلامی تهران در اوین بود. چون ابتدای انقلاب بود و قبل از ایشان هم اقشار مختلفی در شعبات بایگانی و در اوین نفوذ کرده بودند، بی‌نظمی‌ها و مشکلاتی را می‌دیدم و این موضوع را به مرحوم شهید نظران که مسئول دفتر و تابع دستورات شهید قدوسی بودند، گفتم که وضع انتظامات و حفاظت اینجا هیچ امنیتی ندارد. باید فکری بکنیم. گفتند: «نظر شما چیست؟» گفتم: «نظرم به آقای قدیریان است.» که در کمیته امداد با آقای عسگر اولادی و کروی و مرحوم شفیق همکاری داشتند. گفتند: «ایشان الان مشغول است.» گفتم: «اینجا هم‌تیر است. اصل نظام و پایه حکومت الان اینجا است.» طبق نظر من آقای نظران به شهید بهشتی اعلام کردند و توفیق پیدا شد که آقای قدیریان نیز به دادستانی کل انقلاب تشریف بیاورند و به عنوان معاون اجرایی مشغول کار شدند. خدا به ایشان خیر بدهد که در پاکسازی آنجا خیلی همت گماشتند، برنامه‌های آموزش نظامی و رزمی گذاشتند و از برادرانی که از قبل انقلاب هم‌فکر بودیم، یکی یکی شناسایی و وارد دادستانی کل انقلاب شدند. آقای قدیریان گشت شب را در تهران ایجاد کردند و تعدادی از عزیزان علاقمند به انقلاب و دوستاناران انقلاب، شب‌ها در بازار تا صبح امنیت تهران را در آن شرایط ترور و اختلالات حفظ می‌کردند. آن روزها منافقین در مسئله انتخابات که بسیار مهم بود،

برج از هر کدام از عزیزان سؤال کنید که در این ماه چقدر مرخصی، تاخیر یا غیبت داشته است. یک روز هم به من گفتند در مورد نصب ساعت ثبت حضور و غیاب عزیزان اقدام کنید. گفتم: چطور؟ فرمودند: «همه عزیزان مورد اعتمادند و هیچ تفاوتی با هم ندارند. حتی خود من هم باید ساعت بزنم.» الان جای این خصوصیات اخلاقی و نظم جایش در بعضی جاها خالی است.

در شرایط انقلابی گاهی رفتارهایی که معروف به رفتارهای انقلابی هستند و اغلب نظم‌پذیر نیستند، مشاهده می‌شود. ایشان چگونه این قابلیت را داشتند که نظم را با الزامات انقلابی جمع کنند؟ مثلا در شرایط انقلاب ممکن است نیمه‌شب اتفاقی بیفتد که نیاز به حضور و پیگیری داشته باشد و کارکنان، خسته شوند و صبح دیرتر بیایند. این نظم برای مجموعه سخت نبود و ایشان با کارکنان چه تعاملی برقرار کرده بودند که مجموعه، این نظم را بپذیرد؟

ایشان به روش مدیریت خاصی عمل می‌کردند. یک روز آقای میسری به من گفتند شهید قدوسی در مدرسه منتظره یا همان مدرسه حقانی در قم، بالای طبقه اول می‌ایستاد و موقع آمدن بچه‌ها ساعتش را تکان می‌داد و هر کس دیر می‌آمد، شرمند می‌شد و یک جوری خودش را پنهان می‌کرد و سرکلاس می‌رفت.

شهید بزرگوار در زمان انقلاب هم به نظم خیلی اعتقاد داشتند. به من می‌گفتند که دقایق را نیز محاسبه کن و هنگام پرداخت حقوق به محضر عزیزان این موارد رعایت می‌شود. برای ناهار یا هر نوع پذیرایی دقت نظر داشتند و می‌گفتند از آنچه مردم استفاده می‌کنند، به همان‌ها بدهید و اگر تشریفات بیشتری می‌خواهند در منزلشان استفاده کنند. یک روز بعد از ظهر تشریف آوردند و من بالای

یادم نمی‌رود گاهی می‌دیدم که حلق و گلوئی شهید قدوسی به هم دوخته می‌شود. به ایشان می‌گفتم این بیت‌المال برای شما رواست. اجازه بدهید برایتان یک چای بیارم تا گلوئی تری کنید. اصلا از غذای دادستانی نمی‌خورند و تحمل می‌کردند تا شب به منزل بروند.

نفوذ و خلل ایجاد می‌کردند. آقای قدیریان به عنوان معاون اجرایی از عزیزان علاقمند استفاده می‌کردند و به وسیله حکم ایشان ناظر صندوق‌های انتخابات می‌شدند. برای محقق شدن این احکام، نیاز به مهر شهید قدوسی بود. ایشان هم در نامه نوشتن و مهر کردن هم دقت و عنایت کامل داشتند که چه چیزی نوشته و امضا می‌شود. در مقطعی آقای قدیریان خیلی ناراحت شده بودند که چرا شهید قدوسی مهر نمی‌دهند؟ من با شهید قدوسی تماس گرفتم. ایشان خدمت امام رفته بودند. امام ابتدا در ساختمانی در دربند روی گلابدره بودند. ما نیز به آنجا رفتم و از شهید بزرگوار اجازه خواستیم که مهر را پای امضای آقای قدیریان به عنوان معاون اجرایی ستاد



خاص خودشان بود، فرمودند: «آسیا به نوبت. نوبت شما هم که شد، محاکمه‌تان می‌کنیم».

در ارتباط با بنی‌صدر که خلع شده بود و دنبالش می‌گشتند، دقت زیادی داشتند. آقای قدیریان به عنوان معاون اجرایی، دنبال ردپای او بودند. عمویشان، آقای مهندس عمویشان که دنبال این کار بودند، یک روز به ایشان گزارش می‌دادند و دیدم که شهید قدوسی با چه اقتداری روحیه ایشان را تقویت می‌کردند و به ایشان می‌گفتند: «بروید و هر جوری که هست، مواظبش باشنید». گفتند که بعضی از بچه‌ها باید توی جوی آب بخوابند و مواظب باشنند که فرار نکنند که آن حالت پیش آمد و با لباس زنانه فرار کرد. در هر حال جلسه‌ای که عرض می‌کردم، قبل از فاجعه هفتم تیر بود. یکشنبه قبلش هم که بحث مالی دادستانی کل پیش آمد و شهیداسلامی آن سئوالات را کردند و جواب‌ها داده شد و هفته بعد، ما در اولین مشغول کارها بودیم که حضرت آیت‌الله کیلانی و آقای ناطق نیز حضور داشتند. بنده و حاج احمد قدیریان برای انجام کارها در خدمت ایشان بودیم که خبر انفجار حزب پیش آمد.

از رابطه مقام معظم رهبری و شهید قدوسی در این مقطع خاطراتی در ذهن دارید؟

روزی با تعدادی از عزیزان مثل شهید نامجو، شهید کلاه‌دوز، شهید اقارب‌پرست، شهیدفلاحی، آقای صمیمی و آقای صفایی دیگر در محضر مقام معظم رهبری بودیم و موضوع پاکسازی ارتش و تشکیل عقیدتی سیاسی ارتش و ارتش بیست میلیونی مطرح بود. ایشان در آن موقع امام جمعه تهران و نماینده امام در شورای عالی دفاع بودند. این جلسه همزمان شد با انتصاب شهید قدوسی و امر شد که ما خدمت شهید قدوسی برویم. پلی بود بین ستاد مشترک و دادستانی کل انقلاب. صبح کارها را خدمت مقام معظم رهبری انجام می‌دادم و بعد به دادستانی می‌رفتم. یک روز خدمت مقام معظم رهبری عرض کردم: «حجم کارهای دادستانی دارد زیاد می‌شود. اگر اجازه می‌فرمائید به آن کارها برسیم». آقا سریم‌ها به دوستان اعلام کردند کارهای مرا بین خودشان تقسیم کنند، زیرا کارهای دادستانی اهمیت بیشتری داشت و اجازه دادند که ما تمام وقتمان را در خدمت شهید قدوسی بگذرانیم.

قبل از انفجار حزب جمهوری، حادثه مسجد ابوذر برای مقام معظم رهبری پیش آمد که خدا ایشان را برای تداوم این انقلاب نگهداشت. در فاصله بین هفت تیر تا چهارده شهریور که شهید قدوسی به شهادت رسید، به دلیل اینکه امنیتی در مکالمات و ارسال نامه‌ها نبود، بنده این توقیف را داشتم که مطالب محرمانه و سری را از زبان شهید قدوسی می‌شنیدم و به مقام معظم رهبری عرض می‌کردم. آخرین شنبه‌ای بود که در

این شهید بزرگوار، مراعات دقیق دینداری را داشتند. حقیر با ایشان حشر و نشر داشتم و در مسائل مالی به ایشان نزدیک بودم. کاملاً مراقب بودم که بیهوده نیرو گرفته نشود و کسی بی‌کار نباشد. خودشان هم شب و روز کار می‌کردند.

کل انقلاب بزینم، زیرا مسئله انتخابات خیلی حساس و مهم بود.

شهید قدوسی از این سنخ حساسیت‌ها هم داشتند. ما گاهی مطالبی را که خیلی محرمانه و قابل توجه بود، شبانه به منزلشان می‌رفتم و گزارش می‌دادیم. منزلشان در خیابان خواجه‌عبدالله‌انصاری و اجاره‌ای بود. یادم نمی‌رود تا گاهی می‌دیدم که حلق و گلوی شهید قدوسی به هم دوخته می‌شود. به ایشان می‌گفتم این بیت‌المال برای شما رواست. اجازه بدهید برایتان یک جای بیارم تا گلویی تر کنید. اصلاً از غذای دادستانی نمی‌خوردند و تحمل می‌کردند تا شب به منزل بروند. خاطرهم هست آفازده‌شان که در جمع شهدای گمنام بودند و با شهید علم‌الهدی در هویزه شهید شدند، می‌خواستند اعزام شوند. لباس سربازی که به ایشان داده بودند، کوتاه بود، چون ایشان بلندقد بودند. من کنار آقای قدوسی نشسته بودم. ایشان به پدرش گفت: «این لباس برای من کوتاه است، بگویند برایم بلندتر بیاورند». شهید قدوسی با تشر گفتند: «همین است که هست. از همین استفاده کن و برو». ایشان نیز یک تکه پارچه تهیه کردند و به لباس دوختند.

این شهید بزرگوار، مراعات دقیق دینداری را داشتند. حقیر با ایشان حشر و نشر داشتم و در مسائل مالی به ایشان نزدیک بودم. کاملاً مراقب بودم که بیهوده نیرو گرفته نشود و کسی بی‌کار نباشد. خودشان هم شب و روز کار می‌کردند.

برخوردهای شهید قدوسی با جریانهای مخالف انقلاب چگونه بود؟ اگر ممکن است این موضوع را درباره مصادیقی همچون سعادت و یا بنی صدر بفرمائید.

روزی همراه ایشان به زندان اوین رفتم. به من گفتند: «سعادت می‌خواهد با شما دیدار کند». گفتم: «بگویند بیاید». نیمیکت‌هایی کنار اتاق بود. او آمد و با حالت بی‌احترامی نشست و گفت: «کی نوبت ما می‌شود؟» آقای قدوسی با اقتدار و تسلط بر روح و کلامی که



۱۳۶۱ اسفند ماه چهل و دو روز در کنار آیت‌الله شهید قدوسی.

خدمت مقام معظم رهبری بودیم و ایشان بعد از نماز، با مردم، از هر قشری اعم از موافق و مخالف سئوال جواب بود. من در مسجد حاج ابوالفضل خدمت مقام معظم رهبری رسیدم.

اشاره کردید که شهید قدوسی در مورد نظم حساس بودند. از طرفی گفتید که گاهی ساعت ده شب هم خدمتشان رفته‌اید. این نظم فقط برای ساعات اداری بود و مثلاً برای ورود، باید ساعت هشت صبح کارت می‌زدید یا برای خروج هم این مقررات بود؟

در محیط اداری بله، برای ورود حساس بودند. در مورد خروج، اگر کار بود، هرکس که بیشتر می‌ماند، ایشان خوشحال می‌شدند. ما متأسفانه اکنون شاهد تاخیر در ورود و تعجیل در خروج هستیم که این قطعاً با دستورات دینی مغایر است. ایشان معتقد بودند که کارکنان باید راس ساعت سر کار حضور داشته باشند و برای خروج هم نباید تعجیل داشته باشند. ما را به کار تشویق و خودشان هم شب و روز کار می‌کردند.

آیا از مرادوات ایشان با علامه طباطبائی هم خاطره‌ای دارید؟

یک شب ما خدمت شهید قدوسی بودیم و مرحوم علامه طباطبائی، پدرعیال ایشان نیز تشریف داشتند. وقت را مغتنم شمردم و از استاد بزرگوار، تفسیر آیه ۱۰۲ سوره‌آل عمران را خواستم که می‌فرماید: «یا ایهاالدین امتوا اتقوا الله حق تقاته» ایشان هم فرمودند و همه اینها برکت بود. وقتی که خدمت شهید بزرگوار می‌رسیدیم، همه برکت و لذت بود.

در هر حال در مورد نحوه کار عرض می‌کردم که شهید نظران مدتی بودند و بعد چون کارهای محوله از سوی مقام معظم رهبری به ایشان زیاد بود، اجازه خواستند به دفتر مقام معظم رهبری ایشان که در ارتش بود، بروند و انجام وظیفه بکنند. ما در این زمان‌ها مدام خیر و برکت می‌دیدیم. گاهی من و حاج‌احمد آقا و برخی از دوستان،



مدرسه علوی حضور داشتند. ایشان به دلایلی حکم را پس می‌دهند و بعد امام مجدداً به ایشان حکم می‌دهند. از صدور حکم اول خاطره‌ای دارید؟

خیلی چیزها یادم رفته‌است، اما آن شبی که در مدرسه رفاه بودیم و آقایان از قم تشریف آوردند، شهید قدوسی و علما در اتاقی که بعداً اتاق حضرت امام شد، مستقر شدند. حضور ایشان در مدرسه رفاه، حضور بسیار موقر، پر معنا، روحانی و سیاست‌مدارانه‌ای بود.

ظاهراً یکی از اولین برخوردهایی که ایشان با سیستم اجرایی پیدا می‌کنند، در مسئله تسخیر لانه جاسوسی بوده‌است که ایشان با دولت موقت اختلاف پیدا می‌کنند. از آن ماجرا چیزی در ذهنتان هست؟

من در دفتر بودم که ایشان جمله اعتراض‌گونه‌ای را گفتند که عین جمله یادم نیست، ولی یادم هست که گفتند آنها سر خود این کار را انجام داده‌اند، ولی زمانی که فهمیدند تأیید امام را دارند، ایشان نیز تأیید کردند. ایشان مطیع و مقلد امام بودند.

در بحث مخالفت ایشان با مصادره اموال که جنجال‌آفرین شد، ایشان چه شیوه‌ای داشتند؟

شیوه ایشان برگرفته از تقوای باطنی و رعایت حق‌الناسی بود که داشتند. گاهی با آیت‌الله گیلانی به عنوان دو عالم فقیه صحبت‌هایی می‌کردند و ما در جایگاهی نبودیم که اظهارنظری بکنیم. بعد هم با حکم امام به تصمیم واحدی

خدمت مقام معظم رهبری عرض کردم: «حجم کارهای دادستانی دارد زیاد می‌شود. اگر اجازه می‌فرمائید به آن کارها برسیم.» آقا سریعاً به دوستان اعلام کردند کارهای مرا بین خودشان تقسیم کنند، زیرا کارهای دادستانی اهمیت بیشتری داشت و اجازه دادند که ما تمام وقتمان را در خدمت شهید قدوسی بگذرانیم.

می‌رسیدند.

در مصادره اموال بیشتر روی چه موضوعاتی دقت نظر و حساسیت داشتند، چون در مواردی مصادره اموال بعضی از وابستگان رژیم را لغو کرده بودند و این مسئله به مطبوعات کشیده شده بود که قدوسی طرفدار سرمایه‌دار و نظام سرمایه‌داری است.

آن دیدگاه فقهاتی بود که عرض کردم ما علمش را نداریم که بخواهیم اظهار نظر کنیم. به رعایت حد و مرز و انصاف خیلی اعتقاد داشتند و در همه ابعاد بی‌نظیر بودند. عرض کردم زمانی که فرزندشان برای دفاع مقدس می‌رود، برای یک لباسی که شاید با پنجاه تومان تعویض می‌شد، ایشان اعتراض کردند که همین که هست و

شاید دو سه روز سر کار بودیم و به خانه نمی‌رفتیم. یک شب وقتی که من بعد از یک هفته یا ده روز به خانه رفتم، به من گفتند که شهید قدوسی تماس گرفته و گفته‌اند که ما مورتی پیش آمده و شما باید سریع بیایید. رفتم و ایشان فرمودند که شما باید با آقای هدایت که آن زمان مسئول دفترشان بودند، برای پاکسازی بیمارستان قلب شهید رجایی بروید. آن موقع بیمارستان به نام ملکه مادر بود و عناصر طاغوت در آنجا خیلی رخنه کرده بودند. ایشان این قدر دقت داشتند که دو نیمه شب را نگذاشتند صبح شود و ما هم رفتیم.

ما به بیمارستان رفتم و اتاق به اتاق را گشتیم و دیدیم در کشوها عکس شاه منحوس هست و سرپرگ‌ها هنوز به نام بیمارستان ملکه مادر است. همه مظاهر طاغوت را زدودیم. فردا هم وارد کتابخانه شدیم و عکس شیروخورشید و ... را کندیدیم. نزدیک ظهر بود که آقای اشراقی و ولایتی همه را جمع کردند و آقای اشراقی گفتند آخر این کارها درست نیست. من گفتم: این دستور دادستانی است. الان نزدیک به دو سال از انقلاب می‌گذرد و این منطقی نیست. این را که گفتم، بچه‌های انجمن اسلامی شروع به تکبیر گفتن کردند و پاکسازی کتاب‌های کتابخانه شروع شد.

یعنی آقای اشراقی اشکال می‌گرفتند که چرا این کار انجام می‌شود؟

یعنی اینکه چرا آمده‌اید و این کار را انجام می‌دهید، این کار تند است. ما هم عرض کردیم که اعتقاد ماست و دستور حضرت امام و شهید قدوسی به عنوان دادستانی کل انقلاب است. در مقطعی دیگر نیز امری فرمودند و گفتند فردی از خارج آمده‌است و امانتدار صندوق‌های امانات بانک مرکزی ایران بوده و طلا و جواهرات و عتیقه‌جاتی را که از زمان انقلاب تا کنون جمع‌آوری شده، در دادستانی به ایشان سپرده شده و باید در صندوق امانات بگذارد. من به من خبر دادم که احتمالاً او طلا و جواهرات را به منزل برده است. مسئول بازرسی‌ها و کارهای اجرایی حاج‌احمد آقا بودند و البته به دیگران نیز سپرده بودند و منحصر به یک نفر نبود.

آن روزها این‌طور نبود که مثلاً کسانی که در دبیرخانه بودند، فقط کار دبیرخانه را انجام دهند. انقلاب بود و همه همکاری داشتند. من دیدم این دو جوان به منزل این آقا می‌روند. خانه‌اش در خیابان آفریقا بود. شهید قدوسی امر فرمودند مواظب باشید کار خلاف شرعی انجام نشود. اعضای خانواده وی که آلمانی بودند، در خانه حضور داشتند. باید تمام خانه، از جمله اتاق خواب و تمام کشوها بازرسی می‌شدند. فرمودند خیلی مواظب باشید که جوان‌ها لباس‌های خانم‌ها را بررسی نکنند.

من در آن لحظه خدا را شکر کردم که در قبل در رژیم ستم‌شاهی چه وضعی داشتیم و حالا با نهضت حضرت امام، خدا چه لطفی فرموده و چه گوهرهایی بر جان و مال و ناموس و آبروی مردم حاکم هستند. این دو جوان که اسمشان را به خاطر ندارم، خیلی دقت کردند و عیال آلمانی آن آقا نیز به زبان خودشان از ما تشکر کرد. بعد از آن رفتم به صندوق امانات بانک مرکزی و دیدم همه چیز سرجایش است و صورتجلسه تهیه و آن را تقدیم کردیم. می‌خواهم بگویم از نظر اخلاقی به دستورات دین این گونه عمل می‌کردند. آن در حفظ بیت‌المال که ریال و دینارش را حساب می‌فرمودند و ما هم ترازنامه‌ای از امور مالی دادستانی کل انقلاب تهیه و خدمتشان تقدیم می‌کردیم. به امور مالی این قدر دقت داشتند. در مورد انتخابات دقت داشتند که تندروی و زیاده‌روی نشود و ناظران صندوق‌ها حکم مه‌رادر داشته باشند تا کسی متعرض آنها نشود.

امام اولین حکم را در زمانی که آیت‌الله قدوسی در

فرزندشان یک تکه پارچه به لباسش اضافه کرد. این قدر رعایت می‌کردند.

شما به عنوان معاون امور مالی ایشان طبیعتاً در جریان چگونگی انتخاب افراد و جلوگیری از نفوذ و ضوابطی که برای گزینش قابل بودند، قرار می‌گرفتید. ایشان چه معیاری برای جذب نیروها در مجموعه دادستانی کل انقلاب داشتند؟

معیار اولشان تقوا بود. ایشان جمعی از شاگردانشان و طلاب را به دادستانی آوردند و انصافاً باید گفت که انقلاب مدیون این جمع است. من خدمت آیت‌الله بهشتی رفتم و گفتم: «ما نیرو کم داریم. منافقین پاکسازی شده‌اند، ولی ما در دادیاری و دادگاه با مشکل نیرو مواجهیم.» و از ایشان خواستم چند نفر حقوق‌دان را که قاضی هستند، معرفی کنند. پس از مدت کوتاهی، ده نفر شناسایی شدند و به دادستانی آمدند که نه نفرشان خوب بودند و در دادستانی ماندند. همکاری شهید بهشتی و شهید قدوسی برای استفاده از شاگردان مدرسه حقانی سرفصل خوبی را باز کرد که همان طور که عرض کردم از آن جمله آقایان نیری، میشسری، رامندی، زرگر، پورمحمدی، ری‌شهری و دیگران بودند که تحوّل قابل توجه ایجاد شد. خودشان این جمع را خیلی خوب می‌شناختند و آنها را تربیت کرده بودند. بعد که ما به این نتیجه رسیدیم که باید گزینش انجام شود، بچه‌های خوب و متدینی را پیدا کردیم. خدا رحمت کند آقای حسن‌دوست را که ایشان در گروه تحقیق قسمت اقتصادی از مبارزین بودند و با آقای حاج‌عباس ناطق که شاگرد ایشان بودند کار می‌کردند. خدا توفیق‌داد و فرزندان خوب تربیت شده روستای قهرود را به ما معرفی کردند و این عزیزان را در گزینش، کارگزینی، تدارکات و قسمت‌های حساس دادستانی به کار گماردیم و از آنها برای انجام سریع کارهای مردم بهره گرفته شد. تعدادی از آنها هم شهید شدند. در آن برهه آدم‌های خوبی جذب شدند و اکنون هم از نیروهای خوب دستگاه قضایی هستند.



کلاهی ملعون آن طور رخنه کرده بود و بعد منافقی که روبروی اتاق آقای قدوسی بود. صبح چهارشنبه آخر عمر بابرکت ظاهری ایشان بود که با آقای لاجوردی خدمتشان رفتیم تا گزارش کارها را بدهیم. آقای لاجوردی از عزیزی که در آنجا بودند پرسیدند که اگر از این فرد چیزی می‌دانید بگویید که همین‌الان از اینجا ببریمش. آن فرد گفت: چشم خدمتان می‌گویم، ولی این کار انجام نشد و جمعه این منافق مواد منفجره را گذاشت زیر میز آقای قدوسی. در آنجا یک اتاق پشتی بود که ایشان کارهای خاصی را در آنجا انجام می‌دادند و بالای سرشان نیز یک پنجره بود. دوستان گفتند که آن منافق در جمعه بعد از ظهر، کیفش را به دستش گرفت و رفت و دیگر هم پیدایش نشد. بعب از طوری تنظیم کرده بود که صبح شنبه که آقای قدوسی پشت میزشان می‌نشینند، منفجر شود. شدت انفجار به‌حدی بود که شهید بزرگوار را از پنجره به بیرون و به حیاط پرتاب کرده بود.

دیدگاهی وجود دارد که آیت‌الله قدوسی در باره شبکه نفوذ و از جمله کشمیری، کلاهی، جوادقدیری و ... تحقیقاتی را شروع کرده بودند و همین باعث شد که منافقین، ترور ایشان را در اولویت قرار دادند. شما از این موضوع چیزی احساس کردید؟

الان نکته ویژه‌ای را به یاد ندارم، اما یادم هست جواد قدیری در مجموعه‌ای که برای تشکیل ادوات سیاسی ارتش، خدمت مقام معظم رهبری بودیم و جلسه تمام شد، داخل اتاق‌های گروه‌کاری که می‌رفتیم، چندین مرتبه دیدم که جواد قدیری سرش را روی میز گذاشته و خواب است. او در محل نو خواجوی اصفهان هم محله ما بود و شوهر خواهر عطریانفر بود. من به او می‌گفتم: «مگر تو مثل پدرت شب‌ها به کارخانه می‌روی و شبکاری که الان می‌خواهی؟» می‌گفت: «نه، خسته‌ام.» البته ما آن موقع متوجه نشدیم که او شب‌ها می‌رود به مرکزیت منافقین و جزو آنهاست. اما آقای قدوسی حساسیت قوی داشتند و واقعا منافق‌ستیز بودند. و یا درباره آن شخص کرمانشاهی که آقای قدیریان برایش طرح مراقبت گذاشتند. امثال آقای قدوسی نسبت به مبارزه با این منافقین حساسیت خوبی داشتند، منتها به حفظ تعادل و رعایت حق و عدل خیلی معتقد بودند.

بعد از انفجار دفتر نخست وزیر و تقریبا یک هفته قبل از ترور ایشان، پرونده بررسی انفجار در دادستانی کل و در دادگاه‌های عمومی و نه در دادستانی انقلاب صورت گرفت. شهید قدوسی واکنشی به این قضیه نداشتند؟

ایشان به شهید رجایی و شهید باهنر فوق‌العاده علاقه داشتند. در این خصوص هم معتقد بودند که باید در دادگاه انقلاب بررسی شود.

شما از شهادت ایشان چگونه باخبر شدید؟

من و آقای قدیریان در اوین بودیم که بی‌سیم خبر داد که آقای قدوسی شهید شد. به بیمارستان و بعد برای تشییع به قم رفتیم و ایشان را در حرم مطهر تقریبا نزدیک به شهید مطهری و بالاتر از شهید مدنی، شهید منتظری، شهید شیرازی، شهید محلاتی و چند نفر دیگر دفن کردند. من در مراسم تدفینشان توفیق حضور داشتم. وقتی الان به آن دوران نگاه می‌کنم، در آن زمان همکاری با ایشان و کار در انقلاب نوپا برای ما خیلی درس بود و در عین حال کار دکنار ایشان خیلی لذت‌بخش بود. ■

ایشان سعه صدر عجیبی داشتند. یک بار من به شهید قدوسی گفتم که ما عنوان معاون شما و چشم شما هستیم. اجازه دهید که هر رویداد حادی که در جامعه هست، به شما بگویم؛ حتی اگر پشت میز سکنه کنید. گفتند همه را بگویید و دلتان برای من نسوزد.

شهید لاجوردی وجود نداشت؟
چرا بود ولی حل می‌شد، به وسیله استدلالاتی که مطرح می‌شد، گاهی توسط خودشان و گاهی توسط شهید مظلوم حل می‌شد. تصور می‌کنم شاید گاهی شهید قدوسی براین باور بودند که دارم زیاده‌روی می‌شود، چون آن دیدگاهی که آقای لاجوردی بر اثر حضور در زندان و شکنجه و ساواک داشتند، کمتر کسی داشت. برخوردی که با منافقین در زندان قبل از انقلاب داشتند، به نوعی بود که کمتر کسی متوجه می‌شد، حتی آن زمان، منافقین قصد جان آقای لاجوردی را هم کرده بودند. بعد از انقلاب کمتر کسی به تحلیلی چون تحلیل شهید لاجوردی رسیده بود و رسیدن به این مسائل برای ایشان کمی دشوار بود. با جوسازی و اشاعه مطالب کذب، طبیعی است که اذهان را به خود جذب می‌کردند و تا اذهان به این واقعیت‌ها برسند و متوجه شوند، مقداری کار می‌برد و زحمت داشت. الحمدلله آقای لاجوردی هم چون خورده‌ای از کسی نداشتند، کار را برای رضای خدا انجام می‌دادند و بر همین اساس هم مشکلی پیش نمی‌آمد.

شما در انتقال مسائل منفی به آیت‌الله قدوسی با واکنش منفی ایشان مواجه نمی‌شدید؟
ایشان سعه صدر عجیبی داشتند. یک بار من به شهید قدوسی گفتم ما به عنوان معاون شما و چشم شما هستیم. اجازه دهید که هر رویداد حادی که در جامعه هست، به شما بگویم؛ حتی اگر این قضیه به قدری حاد باشد که شما پشت میز سکنه کنید. گفتند همه را بگویید و دلتان برای من نسوزد. به اتفاق آقای قدیریان هماهنگ می‌کردیم و خدمتشان مطالب ویژه را شب که در محیط کار نمی‌شد گفت، ارائه می‌دادیم.
واکنش شهید قدوسی به شهادت شهید بهشتی چه بود؟
بسیار متاثر و منقلب بودند. انتخاب افسراد مهم بود که

مثل حاج‌آقای نظری که الان در گزینش قضات هستند و آقای رضایی و خیلی از عزیزانی که هنوز مشغولند و بازنشسته نشده‌اند. ما معیارها را گرفتیم و بعد هم امور در مسیر خودش قرار گرفت و از فارغ‌التحصیلان این رشته استفاده شد و به کار گماشته شدند.

در دوره نخست‌وزیری شهید رجایی، شهید قدوسی با بنی‌صدر درگیری پیدانکردند؟

چرا، درگیری بود، اما من ریز مطالب را به یاد ندارم. در جلساتی که من حضور داشتم، شهید رجایی و بنی‌صدر هم بودند، به ویژه در جلسه‌ای که در مدرسه امام علی (ع)، روبروی مجلس شورای اسلامی برگزار شد، بنی‌صدر برخوردهای بسیار بی‌ادبانه‌ای با شهید رجایی داشت و ایشان با صبر و تحمل و آگاهی برخورد می‌کردند. حتی در نشست هم به شهید رجایی بی‌احترامی و به این بزرگوار پشت می‌کرد.

شناسایی گروه‌ها و برخوردشان با آنها، با توجه به فضای غبارآلوده سیاسی موجود داشت، چگونه بود؟
چون خودشان جزو زندان رفته‌ها بودند، از منافقین شناخت داشتند و در زمان مسئولیت شهید بزرگوار آقای لاجوردی، این شناخت بیشتر هم شد. به نظر من از نظر منافق‌ستیزی، شهید لاجوردی در نظام دوم ندارد و کسی به اندازه وی، منافقین را شناخته بود. آقای عسگرآلادی هم اذعان فرموده‌اند که آقای لاجوردی زودتر از همه ما اینها را شناخت. صداقت استاد ما، آقای عسگرآلادی، برای ما حجت است. و می‌بینیم زمانیکه شهید قدوسی به پیشنهاد شهید مظلوم دکتر بهشتی، شهید لاجوردی را منصوب کردند. نکات و اطلاعات خوبی را توسط ایشان به دست آوردند.

آیا در شرایطی که منافقین به شدت علیه دادستانی انقلاب به‌شما می‌کردند، هیچگاه برخوردی توسط شهید بهشتی با دادستانی انقلاب پدید نیامد؟

بسه یاد دارم یک بار مادر یکی از منافقین به دیدن شهید بهشتی رفته و گفته بود من به ملاقات پسرم رفته بودم و از پشت شیشه دست‌هایش را نشانم داد و دیدم ناخن‌هایش را کشیده‌اند و سیاه شده بود. ایشان موضوع را به شهید قدوسی و بعد به شهید لاجوردی اطلاع دادند و ایشان سریع دست به کار شدند و شناسایی کردند و متوجه واقعیت امر شدند. در جلوی زندان اوین، دو ساختمان شش طبقه بودند که بعدها تخریب شدند. من گفتم آنجا را آماده‌کنید تا جلسه‌ای را برگزار کنیم. جلسه تشکیل و تحقیقات انجام شدند و معلوم شد که حرف‌های آن خانم کذب محض است، چون کسی جرئت نداشت با حضور شهید لاجوردی از این کارها انجام دهد. خود

ایشان و شهید رجایی و آقای بادامچیان و این طیف مبارزین، شدیدترین شکنجه‌ها را در دوران طاغوت دیده‌بودند و لذا افراد تحت امر ایشان جرئت چنین کاری را نداشتند. ما موقعیت را آماده‌کردیم و شهید بهشتی تشریف آوردند و شهید لاجوردی و آن مادر هم آمدند و عده‌ای از افسار مختلف هم در جلسه حضور پیدا کردند و آن منافق را نیز آوردند. شهید مظلوم گفتند: «مادر! انگلستان پسران را که ناخن‌هایش را کشیده‌اند، نشان بدهید.» این نوع جلسات روبرویی برای شناخت واقعیت و فرهنگ‌سازی را آقای لاجوردی ترتیب می‌دادند و بعد هم آقای قدوسی پاسخ مناسب داشتند و همیشه هم واقعیت‌ها را خیلی خوب می‌پذیرفتند.

اختلاف ذهنیتی بین شهید قدوسی و

